

جنگ و تحریم گسترده به مثابه دو استراتژی متفاوت یا دو وجه یک استراتژی؟

تقی روزبه

بخش اول

در استراتژی جدید دفاعی دولت آمریکا که به تازگی اعلام شده است چین و اقیانوس آرام و ایران (و خاورمیانه) مهمترین اهداف استراتژیکی آمریکا برای دهه آینده قلمداد شده اند. رشد چین به مثابه ابرقدرتی که موقعیت برتر ولی شکننده آمریکا را تهدید می کند و ضرورت مهار آن بویژه در عرصه های نظامی و تأمین برتری نظامی بر آن، و نیز کنترل موقعیت ممتاز خاورمیانه و در این میان بویژه ایران و اسرائیل، این منطقه را رسماً به اولویت نخست استراتژی آمریکا تبدیل کرده است

در قیاس با زمان حمله به عراق و افغانستان، کسانی که از آن دفاع می کردند و "دموکراسی" را هم چون کالای وارداتی درکوله پشتی سربازان جستجوی کردند و محصول زایمان دردناک جنگ می پنداشتند، امروزه بجای دفاع مستقیم به دفاع غیرمستقیم و شرمگینانه از آن پرداخته اند. آنها در دفاع از تحریم های گسترده و فراگیر (که تر و خشک را باهم می سوزاند و رژیم و مردم را یکجا هدف می گیرد)، تقلیل علت جنگ صرفاً سیاست ها و مواضع یک طرف منازعه، و بالأخره نادیده گرفتن پیوند های آشکار تحریم با جنگ و نقش بستر ساز آن سنگر گرفته اند. آنها در ظاهر و بر حسب تعارف می گویند جنگ گزینه خوبی نیست، اما گویا سیاست گرسنگی دادن مردم ایران (با چه هدفی؟) گزینه ای قابل دفاع است. و حال آنکه همه میدانند که بین مردم ایران و آمریکا و یا اروپا جنگی وجود ندارد و حکومت اسلامی مردم ایران را نمایندگی نمی کند و چه بسا آنها را گروگان گرفته است. همانطور که یکی از فعالین تظاهرات ضد جنگ اخیراً بیان داشته است مردم ایران بین دوشرگرفتار شده اند.

جنگ دارای دوطرف برای تأمین سلطه و منافع و با اهداف ویژه خود است، با توسل به بالاترین سطح خشونت و وحشی گری. و برای مقابله با آن باید

هر دوسوی آن افشاء و محکوم شود. یکی از دلایل رایج وادادگان به نغمه های شوم جنگی توسط کسانی که به قدرتهای بزرگ برای خروج از بحران کنونی و احیانا عروج دارودسته خود به سپهر قدرت دخیل بسته اند، این است که در مقام سخن می گویند، بله! جنگ بد است و بدترین راه حل، اما فقط به محکوم کردن یک طرف دعوا بسنده می کنند که چیزی جز پس زدن با دست و کشیدن با پا نیست. در حالی که اگر کسی ریگی به کفشش نباشد و برآستی خواهان عدم وقوع جنگ به عنوان اوج فاجعه و خشونت باشد، باید هر سویه ای را که هیزم بیار آن است (و بخود آرایش جنگی می دهد) و یا دستاویزها و زمینه های لازم برای آن را فراهم می کند محکوم نماید. محکوم کردن چنگ قبل از هر چیز نیازمند محکوم کردن آن نوع سیاست های توسعه طلبانه ای است عناصر جنگ را در بطن خویش می پروراند. بیانیه ۱۸۵ نفری در مورد جنگ، اکثر شرکت کنندگان در کنفرانس استکهلم بدعوت مؤسسه اولاف پالمه (نظیر شریعتمداری، سازگارا و فریدون احمدی و شهریار آهی و مهران براتی و امثالهم) که با هدف نانوشته آلترناتیوسازی جمعشان کرده اند، اکثر مفسران بی بی سی و یا صدای آمریکا عمدتاً در دفاع شرمگینانه از گزینه جنگ، جملگی از مدافعان این نوع یک جانبه گری در علت یابی از عوامل جنگ هستند. آنها را با جنبش ضد جنگ و ضد استبدادی کاری نیست. چرا که تمامی ذهن و فکرشان متوجه قدرتهای بزرگ و اربابان جهان و جلب توجه آنها نسبت به خود و دارودسته خود است. برای آنها "ابر قدرت افکار عمومی" و بسیج آن برای ممانعت از گزینه جنگ محلی از اعراب ندارد. بازی آنها علیرغم برخی وراجی های لفظی اشان، صرفاً در بساط قدرتهای بزرگ صورت می گیرد.

ظاهراً اکنون دیگر کوبیدن بر طبل جنگ توسط مقامات قدرتهای بزرگ غربی و دلدادگان آنها به امری عادی و روزمره تبدیل شده است و دیگر تمرکز غیر عادی و پرسه زنی ناوگانهای جنگی آمریکا در اطراف آبهای منطقه جنگی توجهی بر نمی انگیزد. روزی نیست که در رسانه های جهانی متعلق به این قدرتها اعم از زمامداران سیاسی و فرماندهان نظامی و یا به نقل از مقامات اسرائیلی و یا از کانال رقابت و سبقت گیری کاندیداهای انتخاباتی آمریکا پیرامون تهدیدات نظامی و تشدید ابعاد تحریم و در این سوازسوی مقامات سیاسی و فرماندهان سپاهی سخنی گفته نشود. گوئی که تهدیدات نظامی و خط و نشان کشیدن به بخشی از روندها و سازوکارهای کنونی جهان تبدیل شده است.

وجه جهانی بحران ایران

بحرانی که اکنون حول جمهوری اسلامی (و کشور ایران) توسط بلوک دولتهای سرمایه داری غرب بیش از پیش کانونی می شود، دارای وجه جهانی و پی

آمدهای منطقه ای و بین المللی مهمی است که بدون در نظر گرفتن آن نمی توان ارزیابی درستی از پی آمدهای آن و اهمیت مبارزات ضد جنگ داشت. در این جا نگاهی داریم به مهمترین رئوس آن :

الف- در استراتژی جدید دفاعی دولت آمریکا که به تازگی اعلام شده است چین و اقیانوس آرام و ایران (و خاورمیانه) مهمترین اهداف استراتژیکی آمریکا برای دهه آینده قلمداد شده اند. رشد چین به مثابه ابر قدرتی که موقعیت برتر ولی شکننده آمریکا را تهدید می کند و ضرورت مهار آن بویژه در عرصه های نظامی و تأمین برتری نظامی بر آن و نیز کنترل موقعیت ممتاز خاورمیانه و در این میان بویژه ایران و اسرائیل، این منطقه را رسماً به اولویت نخست استراتژی آمریکا تبدیل کرده است. او با ما در سخنانی امنیت اسرائیل را مهمترین اولویت پس از امنیت آمریکا عنوان کرده است. بر اساس همین سند دفاعی، منطقه فوق از شمول کاهش صدها میلیارد دلار بودجه دفاعی آمریکا در طی یک دهه استثناء شده و اروپا دیگر هم چون دوره جنگ سرد اولویت نخست دولت آمریکا را تشکیل نمی دهد. ارسال ناوگانهای جنگی آمریکا به این منطقه و بویژه به دریای عمان و خلیج فارس انعکاسی از همین اولویت استراتژیک است. استفاده مجدد از حق وتو توسط روسیه و چین در مورد سوریه نیز، حاکی از اهمیت این منطقه برای بلوک شرقی جهان سرمایه داری و رقابت بین این دو بلوک در آن را به نمایش می گذارد. هم چنانکه اخطار روسیه مبنی بر اینکه حمله به ایران به منزله تهدید امنیت روسیه محسوب می شود بیان دیگری از آن است. وقتی که آمریکا اعلام می کند تأمین امنیت تنگه هرمز و باز بودن آن خط قرمز آمریکاست و برای نشان دادن عزم خویش این تهدیدات زبانی را با آرایش جنگی خود و متحدینش همراه می کند، جملگی بیانگر درهم تنیدگی سیاست تحریم و جنگ هستند. در اینجا بحث مجرد در بیان رابطه تحریم و جنگ بطور کلی نیست، بلکه سخن از آن چنان تحریمی است که هدفش درهم شکستن توان اقتصادی حریف خود است (که در ماهیت خود یک هدف جنگی است) و بدون همراهی ناوگان جنگی قابل تحقق نیست. نباید فراموش کرد که بیان این گونه خط و نشان های مقامات جنگی در زمانی صورت می گیرد که قدرتهای بزرگ غربی در حال تدارک یک نقشه کامل تحریم گسترده و از جمله محاصره دریائی و کنترل رفت و آمدهای دریائی برای اجرای مطمئن تحریم ها یعنی جلوگیری از صدور نفت ایران و کنترل ورود کالاها به آن است. معنای عملی و د کده شده این سیاست آن است که تنگه هرمز باید برای حمل نفت و کالا به سوی جهان و کشورهای منطقه باز باشد، اما در همان حال برای رقیب وی بسته و تحت کنترل باشد. تهدید متقابل جمهوری اسلامی- صرف نظر از اینکه تا چه حد قادر به انجام

آن است یا نه - مبنی بر اینکه تنگه هرمز یا باید به روی همه طرف ها باز باشد و یا آنکه اگر نفت ما صادر نشود برای همه طرف ها بسته خواهد شد روی دیگر سکه بحران است. آیا اپوزیسیون رادیکال و مستقل که خود در تلاش سرنگونی رژیم است، از درهم شکستن حریف قلدر خود بدست حریف قلدر دیگر نگران است، یا آنکه آنکه باید از آن به عنوان فرصتی برای پیشروی خود سودجوید؟ بدیهی است که هر جریان و جنبشی در هر وضعیتی که قرار گیرد (که به انتخاب او نیست) از هر فرصتی که در راستا و خدمت اهداف رهائی بخش باشد بطور طبیعی سودمی جوید. اما در مقام انتخاب گزینه ها، هر نیروئی باید روشن کند که اولاً وضعیت جنگی و سرشار از خشونت برآمده از جدال دنیروی ارتجاعی با هدف ها و شیوه های ارتجاعی، سیاست تحریم و گرسنگی دادن به مردم و کودکان و کارگران و زحمتکشان در راستای اهداف رهائی اوست یا نه؟ (پاسخ این سؤال برای مدعیان آزادی و رهائی روشن است) و ثانیاً در برابر ممانعت از آن چه می کند؟ آیا با بازی در زمین دو قطب ارتجاعی آب به آسیاب جنگ و تحریم می ریزد یا آنکه با تمامی توان به تلغ و ترویج و سازمان یابی علیه آن در مقیاس کشوری و جهانی مبادرت می ورزد؟

ب- یک جانبه گرائی و بحران ایران

دولت آمریکا برای اعمال فشار بیشتر به دولت ایران (و البته همزمان به مردم ایران) و ضمانت اجرای آنها ، تداوم رابطه اقتصادی دوجانبه و گسترده خود با شرکت ها و نیز سایر دولت ها را مشروط به اجرای تصمیمات و خط قرمزهای این کشور در مورد ایران کرده است (نباید فراموش کنیم که مبادلات چین و آمریکا و یا آمریکا و اروپا هر کدام با اندکی تفاوت کما بیش نزدیک نیم تریلیون دلار است). این تصمیم که خارج از چهارچوب سازمان ملل هم تصویب شده است چیزی جز اعمال سیاست یک جانبه گرائی-سیاست یا با ایران یا با ما - در فرم جدید نیست (که البته با ادعای بازار آزاد لیبرالها نیز مغایرت دارد). گوئی میراث نئوکانها بار دیگر جان گرفته و به شیوه ای دیگر و در شرایط نوینی بکار گرفته می شود. گوا اینکه فشار لبه تیز آن بیشتر بر بخش اردوی شرق سرمایه داری و رقبای تازه نفس است تا بر بخش غربی آن.

ج- هدف بوش پس از فروپاشی بلوک شرق برقراری نظم نوینی در جهان و بویژه در منطقه خاومیا نه بر اساس محوریت تک ابرقدرتی ویکه تازی منافع امپراطوری آمریکا نباشده بود که در باتلاق مخالفت های جهانی و از جمله اروپائیان و نیز مقاومت های پرهزینه و رسواکننده در مناطق جنگی از نفس افتاد بدون آنکه بطور کامل از دستور کار خارج شود. البته این دستورالعمل سرمایه و منافع سرمایه داری آمریکا بود که دیروز به

بوش دیکته می شد و اکنون به شکلی دیگر بر او با ما . بنا بر این سیاستی فراتر از این یا آن رئیس جمهور و این یا آن حزب است. آنچه که در گذشته مناقشه برانگیز شد، از جمله نحوه پیشبرد این دستور کار بویژه بی توجهی به جلب مشارکت و رضایت دول اروپائی و دور زدن آشکار و ذمخت نهادهای قانونی و فراملی سرمایه جهانی (مثل سازمان ملل و...) بود. ولی هنر او با ما و حزب متبوعش آن بوده که توانسته است این پروژه را با مشارکت امپریالیسم پراشتهای و تازه نفس اتحادیه اروپا، زدن مهر مشروعیت نهادهای فراملیتی هم چون سازمان ملل و آژانس هسته ای و... و صدور قطعنامه ها توسط به جریان بیاندازد. در نمونه اخیر قطعنامه اتحادیه عرب برای مداخله در سوریه و یا در مورد حمله به لیبی توسط سازمان ملل و کشورهای اتحادیه آفریقا شاهد بکارگیری همین تاکتیک بودیم. در مورد ایران هم تأکید اصلی او با ایجاد و حفظ باصطلاح اجماع جهانی علیه آن است. بی شک در پشت این نوع قطعنامه ها کشمکش وسیعی پیرامون منافع اخص این یا آن بلوک سرمایه داری و بطور مشخص تأمین برتری منافع سرمایه داری و سرکردگی آمریکا و بلوک غرب بر سایر بلوک ها، و در ورای آنها هدف کنترل یک جانبه منابع و ثروتها و استثمار مردم جهان نهفته است.

د- در کنار تعدیل رویکرد یک جانبه گرائی والیته نه کنار گذاشتن آن توسط او با ما یک تغییر مهم نیز در نحوه بکارگیری نیروی نظامی بوجود آمده است که می توان آن را الگوی جدیدی دانست که در مورد لیبی بکار گرفته شد. بر اساس این مدل علاوه بر زدن مهر مشروعیت سازمان ملل از اعزام گسترده نیروی زمینی که موجب برانگیختن افکار عمومی و تلفات و هزینه های سنگین نظامی می شود، اجتناب کرده و بجای آن از اهرم های زیر استفاده فعال می شود: اهرم اقتصادی و سیاست تحریم، تلاش برای بهره برداری از نارضایتی عمومی از طریق رسانه های نیرومند و دارای برد وسیع، کوشش برای ایجاد شکاف در ارتش و نیروهای نظامی و ایجاد ترور و جنگ داخلی در مناطق مستعد، ایجاد مناطق آزاد و منطقه پرواز ممنوع و حمایت فعال هوائی و دریائی و لجستیکی از آن و نیز تسلیح مخالفین و آموزش شورشیان، تأمین پشتیبانی سیاسی جهانی بویژه توسط نهادهای جهانی تحت کنترل این قدرتها، و بالأخره تلاش برای شکل دادن به یک اپوزیسیون همسو و وابسته بخود در مناطق آزاد شده و یا در خارج کشور تحت عناوین پرزرق و برقی هم چون اتحاد برای دموکراسی و کنگره ملی و ائتلاف و یا گفتمان ملی و نظایر آن ورله کردن سیاست های مورد نظر خود از زبان طوطیان دست پرورده . والیته به بازی گرفتن اسلام گرایان میانه رو (الگوی ترکیه و نمونه هائی چون مصر و تونس...) نیز بخشی از این آلترناتیوسازی را تشکیل می دهد که توسل به آن گشایش مهمی

درآلترناتیوسازی درکشور های اسلامی بشمارمی رود . باین ترتیب استفاده ازعنصرخشونت وجنگ درمناطقى که برای فرافکندن دولتهای نامطلوب ضرورى تشخیص داده شود حرف نهائى را مى زند. ظاهرا دیگرتاریخ مصرف ادعاهائى چون انقلاب مخملی وعدم خشونت وآموزه های مربوط به نافرمانى غیرخشونت آمیز نیزسپرى شده وباردیگرمعلومی مى شودکه سرمایه برای تأمین سیطره خود، اگرلازم باشد،ازهیچ خشونت وکشتاروگرسنگى دادنى رویگردان نیست.فرقى هم نمى کندکه سرمایه ازچه نوعش باشد، ازنوع شرقى وغربى ویا اسلامى وعرفى اش! برای آنها جنگ بخشى ازسازوگارتأمین سلطه وفرارازبحران های کلافه کننده است.

ه- عناصراصلى تغییرات درخاورمیانہ را حل منازعه وبحران فلسطین واسرائیل درراستای تقویت وثبیت موقعیت اسرائیل ودرراستای اهداف آمریکا ، ثبیت موقعیت شکننده دولتهای وابسته بخود ازطریق ایجاد رفرم وثقویت نظامى آنها،حذف دولت های باصطلاح یاغى ونامطمئن هم چون قذافى درلیبى ویا اسد درسوریه و حکومت اسلامى درایران وانهدام یا تضعیف حزب اله وحماس،وائتلاف با نوعى اسلام گرائى همسازباخود تشکیل میدهد.گرچه تبلیغات رسمى مى کوشدکه اسرائیل را درتصمیم گیرى ها مستقل ازآمریکا نشان دهد ولى واقعیت آن است که اسرائیل چه به لحاظ توان انجام اقداماتى هم چون حمله به تأسیسات هسته اى ونظامى ایران وچه به لحاظ پی آمدهای گسترده و غیرقابل محاسبه اقدامى چون حمله به ایران وچه به لحاظ بسته بودن نافش به حمایت های هم جانبه اقتصادى ونظامى وتکنولوژیک آمریکا ، بدون چراغ سبزآمریکا قادر به انجام اقدامى چنین بزرگ ومخاطره آمیز ودارای عواقب فرامنطقه اى نیست.وفراترازاین،قرائن کنونى نشان میدهد که آمریکا بى میل نیست که دردیپلماسى وتهديدات خود ازکارت تهديدات اسرائیل سود به جوید.

هم چنین لازم است درنظرگیرییم که فشارهای یک جانبه گرائى فقط متوجه چین وروسیه نمى شود بلکه به موازات آن شاهد تحرکات دیپلماتیک مبنى براعمال فشار دولت آمریکا برای دیکته کردن سیاست هایش به ژاپن وکره جنوبى وهند وترکیه وبرزیل وهستیم. رویکردى که نه فقط بیانگرتحمیل مواضع ومنافع بخشى ازسرمایه داری مسلط ولى روبافول بلوک غرب با سرکردگى دولت آمریکا نسبت به بخش شرقى سرمایه جهانى است بلکه همزمان علیه سایربلوک بندى های دیگرسرمایه داری نیزهست که مجموعا موجب بروز مناقشاتى مى شود که دربطن روند کنونى درحال تکوین است.

میزان شکنندگى:درشرایطى که شاهد تشدید رقابت بین بلوک های متفاوت

سرمایه داری و تحمیل سیاست یک بلوک برکل مناسبات جهانی هستیم، تبلیغات کرکننده ای توسط رسانه های بزرگ و دولتمردان اسرائیل و آمریکا و... با مبالغه و بزرگ نمائی در میزان تهدیدهای که می تواند از جانب کشوری ضعیف و بقدر کافی بحران زده مثل ایران (دولت ایران) متوجه نظم و صلح جهانی باشد صورت می گیرد. مشابه این گونه تبلیغات را در مورد صدام حسین و تهدیداتی که از سوی وی متوجه صلح جهانی است نیز به یاد داریم که با ادعاها و اطلاعات دروغین برای فریب افکار عمومی همراه بود. بهمین دلیل سیاست قراردادن جهان و منطقه بر لبه پرتگاه جنگی و اعمال سیاست گرسنگی و ایجاد قحطی برای بزانو در آوردن حریف در نفس خود تنش را بوده و اگر قرا بود در مقیاس دولتهای بزرگ بکار گرفته شود حاصلی جز جنگهای گسترده و جهانی نداشت. سیاستی که بکارگیری موفقیت آمیز آن را به عنوان شیوه ای مطلوب برای قدرتهای بزرگ در رابطه با قدرتهای ضعیف تر تبدیل می کند. شیوه ای که به خاطر ماهیت ضد انسانی و ابعاد کشتارش حقا باید جزو جنایات جنگی و از مصادیق مهم نقض دسته جمعی حقوق انسانی محسوب شود (در عراق زمان صدام صدها هزار کودک از این طریق محکوم به مرگ شدند). از همین رو، ارتکاب به چنین جنایاتی با مقاومت در حال گسترش افکار عمومی جهانیان و نیروهای مترقی و یا مدافع صلح جهانی همراه است. ضمن آن که بدلیل تضاد منافع با مقاومت بلوک شرق و یا سایر قطب های سرمایه و با شکاف درونی و مخالفت هائی در خود کشورهای بلوک مسلط مواجه است. حتی می توان گفت که اتحادیه کشورهای اروپا نیز بیش از همه تحت فشار دولت آمریکا و سپس یکه تازی دولتهای فرانسه و انگلیس و آلمان بر سایر دول آن است که بر طبل جنگ و تحریم و سیاست گرسنگی دادن به مردم ایران صحنه می گذارند و این در حالی است که شماری از کشورهای اروپائی و از جمله یونان و اسپانیا و ایتالیا و... و حتی بخشهایی در خود آلمان و... تمایلی به آن ندارند. دلیل آن نیز برکسی پوشیده نیست: بازارهای نفتی و غیر نفتی ایران می تواند به دست رقبای آنها بیفتد، گرانی سوخت بر حجم بحران بدهی آنها بیافزاید و کالاهای صادراتی آنها بازارهای مناسبی را از دست بدهد.

اگر این این شکنندگی را در کنار تجربه تلخ جنگ های عراق و افغانستان و یا حتی پاکستان و... و حساسیت افکار عمومی جهان و آمریکا نسبت به شروع جنگی تازه بگذاریم که آتش تهیه آن در کشاکش تحریم فراهم می شود (مثلا در آمریکا مطابق نظرسنجی تازه تنها ۱۷٪ موافق جنگ هستند) و نیز سابقه و تجربه جنبش های گسترده ضد جنگ بویژه در اروپا را در نظر بگیریم و اگر بحران فراگیر اقتصادی را که بویژه اتحادیه اروپا را دربر گرفته به آن اضافه کنیم، و بالأخره ظهور جنبش های

تازه نفس ضد سرمایه داری نظیر میدان خورشید اسپانیا و یا جنبش اشغال وال استریت را در نظر بگیریم آنگاه روشن می شود که ما بازمینه های به مراتب نیرومندتری برای شکل گیری یک جنبش ضد جنگ مواجهیم. نباید نادیده گرفت که امروزه رابطه روشن تری بین جنگ و تشدید فلاکت و بیکاری و فقر در کشورهای متروپل در میان افکار عمومی برقرار شده است. بطور مشخص در فرانسه (مثلا اخراج کارگران کارخانه پژو بدلیل قطع همکاری اش با ایران) و آلمان و ایتالیا وجود رابطه مستقیم بین تشدید بیکاری و کسری بودجه و تحریم و جنگ طلبی امری نیست که از دید مردم این کشورها و برخی رسانه های آن پنهان باشد. در حالی که در خود آمریکا کمپانی های نفتی و کنسرن های نظامی بیشترین بهره را از قبل جنگ و تحریم و فضای جنگی می برند در واقع این اروپا است، آنهم در بدترین وضعیت بحرانی خود، که بیشترین زیان ها را متحمل می شود. گرچه این را هم نباید فراموش کرد که توسل به جنگ و زور مستقیم در مقاطع بحرانی و تحت شرایط معینی به عنوان محرکی برای خروج از بحران و تأمین برتری و سرکردگی بخشی از سرمایه بر بخش های دیگر و یافتن و تضمین بازارهای پرسود همواره بکار گرفته شده است که البته تنها با تقویت جنبش مقاومت و ضد جنگ قابل مهار و کنترل است. جنبشی که نمی تواند منتظر وقوع فاجعه بشود، گویا که وظیفه اش تازه شروع می شود. برعکس این جنبش تنها می تواند بر بستر نقد سیاست های کنونی که پرورنده جنگ از هر دو سو هم قدرتهای امپریالیستی و هم دولتهای مستبد است و با شعار نه جنگ و نه دیکتاتوری به میدان بیاید.

۲۰۰۹-۰۲-۲۰ / ۱۳۹۰-۱۱-۲۰

[/http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com](http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com)

بیانیه علیه اعدام و سرکوب مردم ایران



مادران پارک لاله و حامیان:

اعدام ها و فشار بر مردم و فعالان سیاسی - مدنی را متوقف کنید!

خطر اعدام هایی قریب الوقوع و افزایش فشار بر فعالان سیاسی- مدنی در آستانه انتخابات مجلس را، با بهره گیری از ادبیات جنگ افروزانه در فضای متشنج، بیش از پیش احساس می کنیم.

درحالی که حاکمین بر ایران، تا اکنون پاسخی برای هیچ یک از خواست های دادخواهانه ی مادران و خانواده های کشته شدگان و زندانیان سیاسی، جز زندان و سرکوب و آزار و اذیت نداشته اند، تنها راه کشاندن دوباره مردم به پای صندوق های رأی را کوبیدن بر طبل جنگ و مقابله با "دشمنان خارجی" از یکسو و ایجاد رعب و خفقان روز افزون از دیگرسو، یافته اند.

آغاز دور جدید اعتراف گیری و نمایش، در پی شکنجه های سُبُعانه و صدور احکام اعدام برای سعید ملک پور، وحید اصغری، شهروز وزیری، احمد رضا هاشم پور، مهدی علیزاده، امیر میرزا حکمتی، جواد لاری، زانیار و لقمان مرادی و نیز هجوم دوباره به روزنامه نگاران، نویسندگان مستقل و فعالان مدنی، نشانه ای از دوباره شدت یافتن سرکوب است.

بنا بر گزارش سازمان عفو بین الملل، نیروهای امنیتی و انتظامی ایران در دو هفته گذشته با یورش به مناطق عرب نشین در شوش، حمیدیه و اهواز، حد اقل ۴۹ نفر را بازداشت کرده اند. برخی گزارش ها حاکی است، این بازداشت ها در پی تبلیغ برای تحریم انتخابات پیش رو صورت گرفته است. مأموران در این عملیات، به سوی شرکت کنندگان شلیک کرده اند که بر اثر آن چندین نفر مجروح، یک نفر کشته و سه نفر از دستگیرشدگان نیز زیر شکنجه جان باخته اند.

صبح جمعه ۱۴ بهمن ماه نیز نیروهای امنیتی، با مراجعه به منزل بیش از ۳۰ تن از شهروندان بهائی ساکن شیراز دستکم ۱۱ نفر را بازداشت کرده اند.

همچنین، فشار بر خانواده های جان باختگان، مادران عزادار، زندانیان سیاسی- عقیدتی و تمامی آسیب دیدگان روز به روز بیشتر می شود. تا جایی که از خروج مادر و پدر اکبر محمدی در فرودگاه جلوگیری کرده اند؛ پروین مخترع مادر کوهیار گودرزی را به جرم پیگیری وضعیت فرزند دربند خود بازداشت و به زندان انداخته اند؛ احکام سنگین زندان برای ژیل کرم زاده مکوندی، لیلا سیف الهی و ژیل مهدویان را تایید کرده و در مورد ژیل کرم زاده مکوندی به اجرا گذاشته اند؛ دادگاه هایی برای رسیدگی به اتهامات ساختگی

برای تنی چند از مادران پارک لاله از جمله منصوره بهکیش و ام البنین ابراهیمی نیز برگزار کرده اند که در انتظار رای دادگاه مانده اند و پرونده تعدادی دیگر از آنان به جرم همدردی با مادران داغدیده، در حال بررسی است.

البته هنگامی که رییس قوه قضایی اسلامی ایران، رسماً اعلام می کند پذیرش اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط ایران اقدامی اشتباه بوده است، جای شگفتی نیست که علیرغم هشدارها و محکومیت های مکرر حکومت ایران در شورای حقوق بشر سازمان ملل، همچنان به صورت روز افزون شاهد نقض سازمان یافته حقوق بشر در ایران باشیم.

بنا بر گزارش سازمان عفو بین الملل تنها در طول ۱۱ ماه، بیش از ۶۰۰ مورد اعدام به صورت علنی در ایران گزارش شده است. (مطمئناً رقم واقعی آن به مراتب بالاتر از میزان گزارشات رسمی است) که با تصویب اخیر لایحه ضد بشری "مجازات اسلامی" حتی افزایش چشم گیر اعدام ها را نیز می توان انتظار داشت.

بر اساس ماده ۲۸۷ این قانون، افرادی که با اتهاماتی چون "اقدام علیه امنیت ملی" و "یا" نشر اکاذیب" و "یا" اشاعه فساد و فحشا" محکوم خواهند شد، مفسد فی الارض محسوب شده و حکم آنان که قبلاً ۵ سال زندان بود، از این پس اعدام است. بدیهی است این اتهامات گنگ که همواره با نهایت سوء استفاده، بسیاری از فعالان سیاسی- مدنی و سایر شهروندان را به زندان ها کشانده است، به راحتی می تواند منجر به اعدام انسان های بیشتری شود.

احکام اعدام سعید ملک پور، وحید اصغری و شهروز وزیری به اتهام اشاعه فساد و فحشا در حالی صادر شده است که آنها تنها سازنده برنامه های کامپیوتری بوده اند که پس از فروش، هیچ کنترلی بر چگونگی استفاده خریداران آن برنامه ها نداشته اند.

اعدام، کشتار، سرکوب فعالین سیاسی و مدنی و مردم ایران، دستگیری، شکنجه و زندانی کردن آنها؛ حمله به ملیت ها و پیروان ادیان و آیین ها و اعمال مجازات های بیرحمانه و شدید، همه نشانه هایی از ضعف و استیصال حاکمان است که از سوی ما به شدت محکوم اند.

مادران پارک لاله ایران و حامیان، ضمن تأکید بر خواسته های همیشگی خود " لغو مجازات اعدام؛ آزادی تمامی زندانیان سیاسی- عقیدتی؛ محاکمه عادلانه و علنی آمران و عاملان کشتارها و جنایت های صورت گرفته در دوران حکومت جمهوری اسلامی " خواهان لغو سریع حکم های

اعدام صادره و آزادی ژیلای کرم زاده مکوندی و رفع پیگرد از مادران پارک لاله هستند و هشدار می دهند؛ باید سرکوب تمامی فعالان سیاسی - مدنی و اذیت و آزار بیش از این بر مردم ایران پایان یابد.

مادران پارک لاله و حامیان در خارج از کشور

پنجشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۹۰ - ۰۹ فوریه ۲۰۱۲

مجله هفته ۲۰

گاهنامه سیاسی و فرهنگی
شماره ۲۰



اپوزیسیون مردمی و مسئله آلترناتیو در ایران

فرامرز دادور

اپوزیسیون آزادیخواه در ایران با مسائل زیادی روبرو است و در میان آنها نوع نظام سیاسی/ اجتماعی در فردای بعد از انقلاب، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چگونگی ایجاد یک ساختار سیاسی دمکراتیک در آینده، با موضوع تشکیل یک اتحاد وسیع اصولی در اپوزیسیون مردمی، رابطه پویا و اثباتی دارد. اپوزیسیون آزادیخواه در ایران با مسائل زیادی روبرو است و در میان آنها نوع نظام سیاسی/ اجتماعی در فردای بعد از انقلاب، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چگونگی ایجاد یک ساختار سیاسی دمکراتیک در آینده، با موضوع تشکیل یک اتحاد وسیع اصولی در اپوزیسیون مردمی، رابطه پویا و اثباتی دارد.

انقلاب آزادیخواهانه ۱۳۵۷ در ایران بر روی دوش اکثریت قاطع مردم انجام گردید، اما اهداف اصلی آن: آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و استقلال هنوز در جامعه برقرار نشده و امروزه، همچنان در مصدر شعارهای اعتراضی در میان جنبش مردم قرار دارند. تحلیل از اینکه چه عواملی به شکست انقلاب منجر گردید، بسیار گسترده است، اما می توان حداقل به یکی از دلایل اصلی اشاره نمود. اپوزیسیون ضد سلطنت در ۱۳۵۷، عمدتاً یک نیروی سیاسی برای نفی نظام بود و متأسفانه به مثابه یک جبهه متحد که دارای استراتژی سازنده برای فردای بعد از انقلاب باشد، عمل نکرد. نبود یک حرکت مشترک و سازمان یافته در میان جریانات سکولار و مترقی (لیبرال ها، سوسیالیست ها، ملیون و غیره) حول محور یک برنامه حداقل برای دوران گذار و از جمله برگزاری انتخابات دمکراتیک برای تشکیل مجلس مؤسسان جهت تعیین ساختار سیاسی آینده در جامعه، به مثابه یک عنصر تعیین کننده در تحکیم قدرت به دست جریانات ارتجاعی مذهبی نقش بازی کرد. اکثریت جمعیت نه تنها در مورد نوع نظام سیاسی آینده نظر مشخصی نداشتند، بلکه متأسفانه، ساده انگارانه به فعالین سیاسی در میان روحانیت و اسلام گرایان اعتماد نموده، سرنوشت اجتماعی خود را در دست آنها قرار دادند. مسئله عمده در مقابل جنبش دمکراتیک در شرایط فعلی، این است که بخشهای مترقی اپوزیسیون هنوز هم به ایجاد یک جبهه وسیع مردمی حول محور حقوق پایه ای دمکراتیک دست نیافته، رفع این معضل تعیین کننده، از وظایف عمده در پیش روی ما است.

اپوزیسیون آزادیخواه در ایران با مسائل زیادی روبرو است و در میان آنها نوع نظام سیاسی/ اجتماعی در فردای بعد از انقلاب، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چگونگی ایجاد یک ساختار سیاسی دمکراتیک در آینده، با موضوع تشکیل یک اتحاد وسیع اصولی در اپوزیسیون مردمی، رابطه پویا و اثباتی دارد. در این نوشته نظر بر این است که پدیدار گشتن یک حرکت سازمان یافته دمکراتیک حول محور اصول جمهوریت، سکولاریسم و رعایت آزادی های مدنی در راستای جذب افراد و جریانات مترقی جهت تشکیل یک اپوزیسیون متحد و گسترده، نقش مؤثری را بازی می کند. در واقع سؤال اصلی این است که آیا چه نوع نظام سیاسی می تواند آزادترین و دمکراتیک ترین شرایط ممکنه را برای توده های وسیع مردم که طبیعتاً حامل ایده ها و عقاید متنوع بوده و خواهان شرکت در امور سیاسی/ اجتماعی هستند، فراهم آورد. برای مدافعین آزادی و عدالت، تا به حال می باید روشن شده باشد که هیچ کدام از آیین های عقیدتی دیگر نمی تواند به مثابه تنها منبع معتبر تئوریک و راهگشای پراکتیک برای حل معضلات

اجتماعی، مورد قبول اکثریت مردم در یک جامعه قرار گیرد. در عین حال تجربیات حاکی از نظام های حکومتی در چند قرن گذشته نشان می دهند که دست یافتن به مناسبترین شیوه برای مدیریت سیاسی در جامعه به وجود ترکیب پویایی از اندیشه های مترقی و موازین دمکراتیک و آزمایش شده در طول تاریخ جوامع بشری نیازمند است. با توجه به شرایط سیاسی در ایران و جهان موضوع بسیار مهم دیگر در مقابل اپوزیسیون آزادیخواه این است که آیا طرح چه نوع شعارها، مطالبات و راهکارهای سیاسی/ اجتماعی به پیروزی انقلاب دمکراتیک و ایجاد زمینه های مناسب ذهنی و عینی برای پیشرفت در جهت ایجاد مناسبات آزادتر و عادلانه تر مدد می رساند. برای جنبش دمکراتیک ایران و از جمله بخش سوسیالیست آن، اتخاذ استراتژی و تاکتیک های مناسب که بر مبنای واقعیت های جامعه ایران و جهان استوار باشد، می تواند برای پیروزی انقلاب و استقرار آزادی، دمکراسی و عدالت اقتصادی نقش کلیدی بازی کند.

هم اکنون در اغلب جوامع دنیا، بحران اقتصادی اکثریت توده های مردم را در وضعیت بسیار وخیمی قرار داده و در این ارتباط جنبش اشغال وال استریت، به ویژه در آمریکا و برخی از کشورهای پیشرفته صنعتی به روند طرح مطالبات عدالتجویانه اقتصادی حرکت جدی داده است. فعالین چپ آمریکایی نیز علیرغم اندک بودن آنها در جنبش اشغال وال استریت شرکت نموده با استفاده از وجود سطحی از آزادیهای دمکراتیک، مطالبات رادیکال تری مثل ضرورت سرمایه گذاری از طرف دولت در حیطه های آموزش، درمان و صنایع اشتغال آور را دامن می زنند. شعارهایی مانند «مالیات بر ثروتمندان»، «خدمات اجتماعی برای محرومان»، «به بانک ها کمک شده اما به مردم خیانت شده» در میان تظاهرکنندگان معمول می باشند. (۱) اعتراضات و تظاهرات وسیع در مقابل مراکز مهم مالی و بانکها، نوع جدیدی از جنبشهای اجتماعی است که به نوشته ی ویلیام گریدر «علیه نظام سیاسی حاکم و در اعتراض به محرومیت شهروندان از حق تصمیم گیری برای مدیریت در زندگی خود» به حرکت درآمده و مانند دیگر جنبشهای مردمی در طول تاریخ آمریکا، مثل جنبش توده ای کارگران بدون زمین در اواخر قرن ۱۹، جنبش مخالفت با نژادپرستی، جنبش برای حقوق برابر و دمکراتیک، جنبش زنان برای برابری و حق رأی و جنبش کارگری جهت تشکیل اتحادیه ها و سازمانهای مستقل خود، به هر حال به سطحی از مطالبات حق طلبانه و به ویژه خواسته های برابری طلب اقتصادی دست خواهد یافت. برای مثال در واشنگتن دی سی، در میان مطالبات جنبش می توان به خواست افزایش یک متمام به قانون اساسی بابت

جلوگیری از نفوذ قدرت های اقتصادی در سیاست های حکومتی، اشاره نمود (۲). در واقع عمده فعالین در جنبش اشغال وال استریت خواهان مناسبات اقتصادی عادلانه و روابط سیاسی دمکراتیک تر بوده، با استفاده از نهادها و موارد لیبرالی موجود درصدد نیل به بخش بیشتری از مطالبات حق طلبانه مردم برای ۹۹ درصد از جمعیت هستند. به گفته نوام چامسکی: موازین سیاسی/ اجتماعی موجود در نظام جمهوری و اصول مندرج در قانون اساسی آمریکا، قابلیت زیادی برای تغییر و تکامل در جهت ایجاد جامعه ای آزاد و واقعاً دمکراتیک و عادلانه در بر دارند.

اما واقعیات سیاسی/ اجتماعی در ایران چیست؟ در جامعه ای که نه تنها آزادی های سیاسی و حقوق مدنی حکمفرما نیستند، بلکه اکثریت مطلق مردم، نیز، حتی پس از ۳۲ سال تجربه از رژیم مستبد مذهبی، هنوز به شناخت لازم جهت به انجام رساندن انقلاب و استقرار مناسبترین نظام سیاسی دمکراتیک ممکن، نرسیده اند. با توجه به این واقعیت، آیا برای جنبش آزادیخواه مردم ایران که خود نیز طبیعتاً از لحاظ فلسفه اجتماعی و تمامیت اهداف سیاسی یک پارچه نیست، چه گزینه های استراتژیک می توانند مؤثرترین کارکرد مبارزاتی داشته باشند. در این ارتباط حداقل دو موضوع: ۱- چگونگی دسترسی به اتحاد در اپوزیسیون مستقل و مترقی و ۲- ایجاد موافقت در مورد حداقل های مورد قبول برای ساختار سیاسی مابعد جمهوری اسلامی، برجسته می گردد. آنچه که تا به حال در سطح جهان آشکار گردیده، این است که نمی توان تنها به مکاتب ایدئولوژیک (مذهبی و یا سکولار) برای پیدایش راهبردهای سیاسی/ اجتماعی، جهت نیل به مناسبات انسانی تر پایبند بود. البته برخی از سیستم های نظری مانند لیبرالیسم، پراگماتیسم، آنارشیزم و سوسیالیسم هنوز از ظرفیت های سازنده و پیشرونده برخوردار هستند، اما در عصر حاضر، با توجه به تجربیات گذشته از نقش ایدئولوژی، بشریت دیگر قادر نیست که آنها را همچون معیارهای تکامل یافتن عقیدتی به مثابه رهنمودهای تمام عیار برای سازماندهی جامعه در نظر گیرد. تاریخ جوامع نشان داده اند که فرایندهای زندگی انسانی سیال تر از آن هستند که سیستم های فکری موجود بتوانند همواره به مثابه تغذیه کنندگان تئوریک برای پیشرفت اجتماعی نقش بازی کنند. بدین معنی که مثلاً در میان جنبش سوسیالیستی، نیز، همچون جنبش های دیگر اجتماعی، مقولات اجتماعی می باید دائماً مورد تجدید نظر و تکامل قرار گیرند. سوژه های اجتماعی خصلت تاریخی داشته و بازبینی های فکری همواره ضروری می باشند.

در عین حال، جوامع انسانی با برخی معضلات مشترک روبرو هستند و برای پیشرفت، به سطحی از پرنسب های جهانی شامل نیازمند هستند. در واقع با رجوع به ارزش های آزادیخواهانه و عدالتجویانه تجربه گشته در طول تاریخ بشری و در عین حال حفظ اعتقاد کلی به آرمان های غائی انسانی است که در صورت وجود نهادهای دمکراتیک، توده های مردم بر مبنای آگاهی، شناخت و پذیرش مناسبترین برنامه های اجتماعی عرضه شده، به طور جمعی در جهت پیشرفت انسانی قدم برمی دارند. برای مثال، اگر سوسیالیست ها بر آن هستند که تنها پس از محو روابط سرمایه داری (مالکیت و کنترل خصوصی بر ابزار و فعالیت های عمدی اقتصادی در پرتوی روابط کارمزدی) و استقرار سوسیالیسم (مالکیت و کنترل بر فعالیت های اصلی اقتصادی و توزیع ثروت بر اساس نیازهای انسانی) است که نهایتاً یک جامعه آزاد و عادلانه برقرار می گردد. وظیفه دارند که در زندگی فردی و در حیطه روابط اقتصادی/ اجتماعی اشاعه دهند آن باشند. در پروسه مبارزه برای احقاق مطالبات عدالتجویانه برای توده های زحمتکش و محروم و ایجاد نمونه هایی از واحدهای اقتصادی/ اجتماعی بر اساس روابط غیراستثماری و غیرستمگرانه است که بخش های عظیم تری از مردم در صدد پذیرش مناسبات انسانی تر برآمده و در سطح توان، تدریجاً، به حرکت توده ای در جهت ایجاد سوسیالیسم می پیوندند. در واقع، در صورت وجود روابط سیاسی/ اجتماعی دمکراتیک و حضور جنبش فراگیر سوسیالیستی، در کنار سایر جریانات آزادیخواه است که جمعیت بیشتری از توده های مردم با تلفیق بنیادهای عدالتجویانه سوسیالیستی و یا ارزش های نهفته در دیگر جهان بینی های اجتماعی با موازین موجود انسانی، به سازماندهی جامعه مورد نظر می پردازند.

اینکه در شرایط کنونی در زیر یوغ یک رژیم ستمگر مذهبی که در عین حال شدیدترین نوع از استثمار سرمایه داری در جامعه حکمفرما است، چه باید کرد، سؤال اساسی در مقابل اپوزیسیون مترقی و به ویژه بخش چپ آن است. در میان جنبش دمکراتیک ایران، اگر یک اپوزیسیون، مستقل از قدرت های خارجی و بر اساس گستره ای از وسیع ترین مطالبات حق طلبانه از طرف بخش های متنوع جنبش مردم سازمان یابد، می تواند به مثابه مؤثرترین عامل در جهت عبور از جمهوری اسلامی و ایجاد ساختارها و نهادهای دمکراتیک در فردای انقلاب (مشخصاً جمهوری سکولار مبتنی بر ارزش های جهانی حقوق بشر) نقش بازی کند. اکثریت مطلق مردم، یعنی کارگران، زحمتکشان، محرومان و به ویژه زنان در صورت وجود فضای آزاد سیاسی قادر خواهند بود که با مشارکت مستقیم و غیرمستقیم در امور اجتماعی، بر مبنای شناخت ها و آگاهی

های تجربه شده، مطالبات حق طلبان را پی گیری نموده برای احقاق آنها در تمامی عرصه های سیاسی/ اجتماعی، متشکل تر مبارزه نمایند.

پایان

فوریه ۲۰۱۲

پانوشته ها:

۱- ریچارد پیت، «تضادهای سرمایه داری مالی»، مانتلی ریویو، دسامبر ۲۰۱۱: ۳۲ و ۱۸.

Monthly Review, Published in New York

۲- دی نیشن، ۱۲ دسامبر، ۲۰۱۱: ۳-۴

The Nation, Published in New York

وضعیت کارگران در جمهوری اسلامی

کمیته ی پیگیری ایجاد تشکل های کارگری

کارگران شما خود شاهد بوده و هستید که چگونه و بطور مستمر هر روزه چیزی از سفره ی شما کم می شود، سفره ی فقیرانه که آنرا به نیروی بازوی توانای خود و با حقوقهای حداقلی سیصد و سی هزار تومانی چیده اید. سفره ای که حاصل شرافت کاری شماست بالاخص در یکسال گذشته به بهانه هدفمند کردن یارانه ها در حقیقت حذف یارانه ها که ابتدا با افزایش قیمت بنزین و گاز و حمل و نقل شروع شده و حتی شیر و نان و برق را نیز شامل شده و وعده دوبرابر شدن قیمت آب را نیز در سال آینده داده اند.

شما شاهد بوده اید که حذف یارانه ها چگونه قیمت های سایر مایحتاج عمومی از قبیل لبنیات و میوه و حبوبات و پوشاک و درمان و غیره را نیز افزایش داده و تنها یک قلم هزینه مسکن و اجاره خانه ها

دستمزد ماهیانه کارگران را یکجا می بلعد، برآورده ساختن سایر احتیاجات خانواده کارگری از قبیل تهیه گوشت و میوه و هزینه های درمان و سلامت خانواده بر زمین می ماند و راه پیشرفت تحصیلی فرزندان کارگران مسدود شده و سایر تفریحات از قبیل ورزش و مسافرت و غیره که لازمه ی تجدید قوای روحی کارگر می باشد کلاً از زندگی کارگری حذف می شود .

در نتیجه انواع و اقسام بیماریهای جسمی و روحی و روانی ناخواسته به سراغ خانواده کارگری می آید و باعث تنش های مختلف در خانواده شده و هر یک از اعضاء خانواده به نوعی به دنبال کسب و کار و تأمین معاش و پول تو جیبی خود رفته و سر از هزاران مکان نامناسب در آورده و به خیلی از کارهایی که در شأن یک انسان شرافتمند نیست تن می دهند.

و دقیقاً از همین رو است که ناهنجاریهای اجتماعی خود را نشان داده و به شکل دزدی ها، نزاع ها، کلاهبرداری ها و جعل و ارتشاء و خشونت و غیره در جامعه اتفاق می افتد.

طبق آمارهای ارائه شده دولتی موارد فوق رو به افزایش داشته و زندان ها چندین برابر ظرفیت خود زندانی دارد و همچنین بنا به همین آمارهای دولتی تعداد مبتلایان به ایدز رو به افزایش داشته و همچنین آمار سگته های قلبی و سرطان و بیماریهای روحی رو به فزونی داشته و در همین راستا با بالا رفتن سن ازدواج و به دلایل مختلف و عمدتاً " مشکلات اقتصادی آمار طلاق ها بالا رفته و متقابلاً آمار ازدواج کاهش یافته و سن افراد در ارتکاب به اعمال بزه کاری و خشونت پایین آمده است.

به عبارتی دیگر آستانه ی تحمل افراد پایین آمده و به علت درگیر بودن از درون با هزاران مشکل معیشتی و شغلی و غیره با اندک تنشی کار به جاهای ناخواسته می کشد.

کارگران!

در چنین شرایط معیشتی و شغلی کارگران، دولتهای سرمایه داری اما راه خود را می روند، دولتهای قبلی از طریق تحمیل و جا انداختن تشکلهای زرد و بی خاصیت خانه کارگر و نهادهای مشابه تلاش نمودند که قراردادهای موقت را به کارگران تحمیل کرده و با ایجاد فضای پلیسی و امنیتی در میان کارگران ضمن جلوگیری از شکل گیری تشکل های واقعی کارگران هر لحظه با تهدید به اخراج، آنان را به تمکین

و داشته و سطح دستمزدها را زیر خط فقر نگهدارند. اما سرمستی و وفور دلارهای نفتی در دولت هشتم و نهم آنان را به طمع واداشته که بار دیگر در فضای تهدید و ارباب و حبس و زندان، کارگران و فعالین کارگری را به سکوتی مرگبار بکشانند تا هیچگاه نیروی متشکل آنان به فعل درنیاید.

به گوشه ای از فشارهای وارد آمده به کارگران و فعالین کارگری در سه چهار ساله اخیر می پردازیم:

- دستگیری و زندانی کردن حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر در مراسم برگزاری روز کارگر در پارک لاله و دادگاهی کردن عده بسیاری از آنان و دادن حکم های حبس و زندان در دادگاههای تجدید نظر،

- دستگیری و زندانی کردن تعدادی از اعضای کمیته پیگیری از جمله بهنام ابراهیم زاده عضو شورای نمایندگان که از اتهامات دیگر وارده به ایشان فعالیت در مورد کودکان کار و خیابان بوده و علیرغم آسیب دیدگی شدید از ناحیه گوش و بناگوش که احتیاج به مداوای بیرون از زندان دارد از این امر تاکنون ممانعت به عمل آمده است،

- دستگیری و زندانی کردن شاهرخ زمانی عضو شورای نمایندگان کمیته پیگیری که با حکم ۱۱ ساله زندان در حال حاضر در زندان به سر می برد،

- دستگیری محمد جراحی که در زندان به سر می برد و مسئولین زندان از تحویل گرفتن لباس گرم از خانواده ایشان امتناع می ورزند و سید بیوک سیدلر و فعالین مرتبط با آنان،

- دستگیری و به زندان انداختن دو ماهه آیت نیافر، سخنگو و عضو شورای نمایندگان کمیته پیگیری و آزادی موقت او به قید وثیقه،

- دستگیری و زندانی کردن تعدادی از فعالین کمیته هماهنگی به دفعات،

- دستگیری و زندانی کردن تعدادی از اعضای کانون مدافعان حقوق کارگر از جمله آقای اخوان و ثقفی خراسانی و رئیس دانا،

- دستگیری تعدادی از فعالین هیئت بازگشایی سندیکای فلزکار و مکانیک،

- دستگیری های مکرر و به زندان انداختن اعضای هیئت مدیره سندیکای نیشکر هفت تپه و در زندان نگه داشتن علی نجاتی، عضو هیئت مدیره علیرغم ناراحتی های شدید قلبی ایشان،

- دستگیری های متعدد از اعضای هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد و تحمل زندان های طولانی توسط منصور اصلو و ابراهیم مددی و سایر اعضا از جمله رضا شهابی که در مورد اخیر با عدم تعیین وقت دادگاه و اتهامات واهی بی دلیل در زندان به سر می برد،

و سایر تشکلهای و فعالین کارگری از جمله اتحادیه آزاد کارگران و غیره می باشند که به دفعات احضار و بازجویی و بعضاً " زندانی شده اند که ذکر تمامی آنها در این مختصر نمی گنجد.

ما به سایر ظلم هایی که در حق کارگران معادن باب نیز و همچنین شهر بابک شده است پرداخته ایم که در سالیان گذشته اتفاق افتاده است.

همچنین تعداد زیادی از همین فعالین کارگری علیرغم میل خود مجبور به ترک کار و خانه و کاشانه خود از ایران شده و در مقابل کشیدن حبس های ده، پانزده ساله اجباراً" اقامت در غربت را برگزیده اند که از خیل عظیم مهاجرین اجباری می توان به نمونه هایی اشاره کرد:

محمد اشرفی عضو شورای نمایندگان در چند دوره، بینا داراب زند عضو دو دوره شورای نمایندگان، رسول عالی نژاد عضو کمیته پیگیری و همچنین سایر فعالین کارگری از جمله برهان دیوارگر، خانم مریم محسنی، بهروز خباز، بهزاد سهرابی، بهروز کریمی زاده، پریسا نصرآبادی و... تنها گوشه ای از این مهاجرین اجباری هستند.

به سیاهه بالا تعداد فراوانی از موارد اخراج از کار و سایر تضییقات را می توان افزود.

آنچه در بالا اشاره شد گوشه هایی از فشارهای وارد آمده به طبقه کارگر و فعالین کارگری می باشد که تلاش می کنند یک زندگی انسانی و شرافتمندانه داشته باشند و باید گفت که عدم پیگیری کافی و مستمر حداقل مطالبات کارگری از جانب کارگران این شبهه را برای دولت و سرمایه داران رنگارنگ حامی آنان بوجود آورده است که طبقه کارگر مرعوب شده و به وضع موجود تمکین کرده است و دولت علیرغم درآمدهای کلان نفتی همواره دم از نداشتن بودجه و کسری بودجه زده است و اما این دور تازه حمله ی دولت به حداقل دستاوردهای طبقه کارگر برای

بازپس گیری بخشی از حق و حقوق کارگران و سپردن این اختیارات فراوان به کارفرمایان به اسم اصلاح قانون کار شروع شده که تلاش می شود با گذراندن این اصلاحات از مجاری قانون گذاری موجود خودشان، زندگی در زیر خط مطلق فقر را قانونی جلوه دهند.

به تعدادی از این موارد اشاره می کنیم:

۱- لغو حداقل دستمزد کارگری و موکول نمودن آن به توافق کارگر و کارفرما و بر اساس شرایط اقتصادی کشور تحت نام ((مزد منعطف))،

۲- باز گذاشتن دست کمیته های انضباطی کارخانه ها برای اخراج کارگران به عناوین مختلف،

۳- کاهش حق اضافه کاریها و محدود کردن پرداخت حق بیمه بیکاری و سنوات کارگری و غیره،

۴- عدم بازگشت به کار کارگر بعد از بازداشت و زندانی شدن برای مدتی کوتاه حتی اگر در دادگاه محکوم نشده و تبرئه شده باشد، همچنان نداشتن حق تشکیل سندیکا و تشکل های صنفی که بتواند مطالبات کارگران را پیگیری نماید،

کارگران در مقاطع مختلف و به گونه های متفاوت کارفرمایان و دولتهای حامی آنان را به عقب نشینی واداشته اند و به خواسته ها و مطالبات خود دست پیدا کرده اند که پیروزی کارگران پتروشیمی تبریز و ماهشهر جدیدترین آنها بوده ولی آخرین نخواهد بود.

کارگران باید همگام با سایر اقشار زحمتکش از جمله معلمان، پرستاران، دانشجویان و سایر اقشار حقوق بگیر مستمرا" مطالبات خود را پی گیری نموده و برای دستیابی به خواسته های خود دست به ایجاد تشکل خود زده و در این راه از هیچ هزینه ای فروگذار نباشند چون به تجربه دریافته اند که وضعیت امنیت شغلی کارگر شاغل امروز پایدار نبوده و فردا ممکن است به خیل عظیم لشکر بیکاران اضافه شود.

صف دولتهای سرمایه داری و حامیان متفاوت آنان یکپارچه و منسجم است و هر روز با طرح های گوناگون لحظه ای از تهی کردن سفره کارگران غافل نمی مانند. ما نیز باید صفوف خود را متشکل کرده و با آگاهی بیشتر از ترفندهای آنان از حقوق خود و تمامی کارگران هم طبقه ای خود دفاع کرده و زندگی شرافتمندانه ای را برای خود و

خانواده هایمان استوار نماییم.

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری

۱۲/۱۱/۱۳۹۰

آزمون انقلاب مصر

محمود راسخ افشار



اگر نتیجهی انتخابات پارلمان در مصر و ترکیب اعضای آن منعکس کنندهی واقعی توازن نیروهای اجتماعی باشد پرسیدنی است پس چرا با داشتن چنین اکثریتی، یعنی اکثریتی دو سومی در میان مردم، نیروهای مذهبی و در رأس آنان اخوان المسلمین، در جریان جنبش نه تنها رهبری آن را در دست نداشتند و نه تنها کوششی برای بدست گرفتن رهبری نکردند بلکه هیچگاه شعارها و خواستهایی را که حاکی از این باشد که خواهان استقرار حاکمیتی مذهبی میباشند مطرح نکردند.

در خبرهای مربوط به نخستین نشست پارلمان مصر (۳ بهمن ۱۳۹۰) آمده بود که دو سوم از نمایندگان منتخب مردم به گروههای مذهبی تعلق دارند. راجع به ترکیب يك سوم دیگر، طرفداران نظام سابق، عناصر مترقی و سکولار اطلاعات مشخصی داده نشده بود. انتخاباتی که در چندی پیش در تونس برگزار شد نیز نتایجی خیلی بهتر از آن چه در مصر بدست آمد به بار نیاورده بود.

هر چند در جریان خیزش مردم مصر علیه مبارك و نظام او فرد، افراد، حزب یا گروه خاصی به عنوان رهبری جنبش خودنمایی نکرد ولی کسانی که تصویرهای تلویزیونی و اخبار و گزارشها را در روزنامهها و مجلهها از خیزش مردم در مصر، به ویژه در قاهره در میدان تحریر و اسکندریه، به طور منظم دنبال می کردند به خاطر دارند که ترکیب جمعیت در آن جا و افرادی که در مصاحبههای گزارشگران به عنوان سخنگویان لحظات جنبش ظاهر می شدند ترکیب دیگری را از آن چه اکنون در پارلمان دیده میشود نشان میداد.

قابل انکار نیست که در میان مردمی که در تجمعی‌های اعتراضی شرکت داشتند زنانِ با حجاب و مردانِ با ظاهر مذهبی نیز دیده می‌شدند. ولی اقلیتی بیش نبودند. پرسیدنی است چه عامل یا عواملی در جامعه‌ی مصر پس از راندن مبارك از مسند قدرت به برآمدن وضعیت موجود کمک کرده است. چرا نیروهای مترقی، غیر مذهبی و سکولار که در آن روزها میدان‌دار اصلی و موتور جنبش بودند پس از استعفای مبارك به پس‌صحنه رانده شدند و سیستمی که مبارك در ظرف بیش از سی سال دیکتاتوری ایجاد کرده بود با رفتن او تنها سرش را از دست داد و پیکرش همچنان پابرجاست و می‌کوشد سنگرهای از دست رفته را یکی پس از دیگری باز اشغال کند.

از آن جا که آماج خیزش مردم مبارك بود و نه سیستم او در کلیت‌اش، با استعفای مبارك جنبش تصور کرد به هدف خود دست یافته و در نتیجه انرژی و پویایی خود را از دست داد.

اتحاد موقت میان مردم از لایه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که مبارك علت بوجود آمدن آن بود با استعفای او و رانده شدنش از قدرت موضوع موجودیت‌اش را از دست داد و از هم پاشید. در شرایط جدید پس از مبارك تنها نیروهایی توانستند نفوذ خود را در مردم حفظ کنند و گسترش دهند که دارای تشکیلات بودند. نیروها و عناصر مترقی، غیر مذهبی و سکولار که در جریان قیام به آن افتخار می‌کردند و به خود می‌بالیدند که حزب، دسته و سازمانی ندارند، پس از رانده شدن مبارك از قدرت در وضعیت پراکندگی و افتراق قرار گرفتند. فقدان سازمان و تشکیلاتی که به مردم اهداف مشخص و معین و راه رسیدن به آن‌ها را نشان دهد، باعث شد این عناصر و گروه‌های کوچک هر روز بیش از پیش نفوذ خود را در میان مردم از دست بدهند و نتیجه‌ی بی سازمان و تشکیلات بودن آنان بیش از پیش در انتخابات پارلمان مشهود شد. هنوز گزارش نشده است چند تن از آنان توانسته‌اند به پارلمان راه یابند.

گرچه نیروهای مذهبی و به ویژه اخوان المسلمین وقتی جنبش جریان داشت و نتیجه‌اش هنوز معلوم نبود در آن حضور داشتند، ولی برنامه‌ی مذهبی خود را برای آینده بسیار محافظه کارانه مطرح می‌کردند و می‌کوشیدند همواره تاکید کنند که اجرای شریعت اسلامی در دستور کارشان قرار ندارد و خواهان آزادی، دموکراسی و جامعه‌ای مدرنند که در آن برابر حقوقی زن و مرد حاکم باشد. ولی در پارلمان برخی از نمایندگان وابسته به گروه‌های مذهبی به هنگام ادای سوگند، وفاداری به شریعت اسامی را نیز در سوگند خود می‌گنجاندند. یادآور تفاوت

میان گفته‌های خمینی در پاریس پیش از به قدرت رسیدن و سخنان و کارهایش در ایران پس از کسب قدرت!

اگر نتیجه‌ی انتخابات پارلمان در مصر و ترکیب اعضای آن منعکس کننده‌ی واقعی توازن نیروهای اجتماعی باشد پرسیدنی است پس چرا با داشتن چنین اکثریتی، یعنی اکثریتی دو سومی در میان مردم، نیروهای مذهبی و در رأس آنان اخوان المسلمین، در جریان جنبش نه تنها رهبری آن را در دست نداشتند و نه تنها کوششی برای بدست گرفتن رهبری نکردند بلکه هیچگاه شعارها و خواسته‌هایی را که حاکی از این باشد که خواهان استقرار حاکمیتی مذهبی می‌باشند مطرح نکردند بلکه بر عکس از هر فرصتی استفاده می‌کردند تا به مردم اطمینان دهند که آنان نیز خواهان استقرار آزادی و دموکراسی و حاکمیت قوانین مدنی در مصر هستند.

نیروها و عناصر مترقی و سکولار تازه پس از پیروزی مرحله‌ای جنبش و بیرون راندن مبارک از قدرت و توازن قوایی که به ضرر آنان در وضعیت جدید پدید آمده است متوجه این واقعیت شده‌اند که نداشتن سازمان و تشکیلات تا چه اندازه به ضرر آنان و جنبش تمام شده است.

اگر چه در جریان جنبش و روزهای انقلاب همگی آنان هدف و برنامه‌ی واحدی داشتند، یعنی سرنگونی رژیم مبارک، ولی پس از برکناری مبارک تنها چیز مشترک و واحدی که برای آنان باقی مانده بود شعارها و خواسته‌های آزادی، دموکراسی و دولت مدرن سکولار بود. اما، اگر چه این واژه‌ها و مقوله‌ها برای روشنفکران و درس خوانده‌ها ممکن است محتوایی داشته باشد، هرچند با مصادیق گوناگون، ولی برای توده‌های مردم این واژه‌ها و مقوله‌ها، واژه‌ها و مقوله‌هایی هستند کاملاً انتزاعی که نمودارند با آنها چه باید بکنند و چه وضعیتی را برای آنها به ارمغان خواهد آورد. روشنفکران و درس خوانده‌ها که شیفته‌ی این واژه‌ها و مقولاتند- در اینجا کاری به این نداریم که آیا اکثریت آنان میدانند راجع به چه چیزی صحبت می‌کنند- باید دیگر از تاریخ جنبش‌ها و انقلاب‌های چند قرن گذشته و دوران معاصر این درس را گرفته باشند که توده‌های مردم اگر چه در جریان قیام و انقلاب این واژه‌ها را شعار می‌دهند ولی علت جنبش و انقلاب آنان به خاطر تحقق مثبت این شعارها نیست، به این دلیل ساده که درك روشن و مشخصی از آنها ندارند. بلکه آنچه آنان را به جنبش و انقلاب جلب می‌کند شرایط اقتصادی و اجتماعی واقعی و ملموسی است که در زندگی می‌کنند. آنان علیه شرایط اقتصادی و اجتماعی موجود و برای نفی آن انقلاب می‌کنند به این امید که آن چه جانشین وضع موجود می‌شود برای آنان بهتر از

وضعیتی باشد که قبلاً حاکم بود. و اغلب، آن طور که تاریخ تاکنونی نشان داده است، اگر انقلابشان پیروز شود با شگفتی درمی‌یابند که امیدشان توهمی بیش نبوده است.

به دلایل فوق نیروها و عناصر مترقی مصر که تازه متوجه ضعف خود در نتیجهی فقدان سازمان و تشکیلات شده بودند و می‌دیدند ضد انقلاب چگونه يك موضع پس از موضع دیگر را از چنگ آنان بیرون آورده است، خواستار تعویق انتخابات بودند تا به وضعیت خود سر و سامانی بدهند. ولی برای تحمیل این خواست به حاکمان می‌بایست مردم را پشت سر خود بسیج می‌کردند. اما درست به دلیل نداشتن سازمان و تشکیلات که بتواند مردم را پشت سر آنان بسیج کند، روشن بود که نیروهای ارتجاعی که تکیه بر نادانی، بی‌اطلاعی و خرافات مردم دارند به هیچ وجه حاضر به تعویق انتخابات نخواهند شد تا نیروهای مترقی و سکولار فرصت بسیج نیروها را بدست آورند، خود را به مردم بشناسانند و دستکم سهم بزرگی از نمایندگان پارلمان را برای خود بدست آورند که به آنان امکان مقابله با نیروهای مذهبی را بدهد. البته در مصر وضع به این حال باقی نخواهد ماند. اگر در مصر استبداد مذهبی یا مجدداً استبداد نظامی برقرار نشود و نیروهای مترقی فرصت سر و سامان دادن به خود را بیابند و تشکیلات مناسب را بوجود آورند، احتمال این که توازن نیروهای اجتماعی به سود آنان تغییر کند وجود دارد.

متأسفانه برغم این واقعیات و تجربه‌ها - و البته تجربه‌ی انقلاب خودمان و جنبش ۸۸ - جمهوریخواهان مترقی و سکولار ایرانی در خواب خرگوشی بسر می‌برند و در عمل نشان می‌دهند که کمترین درسی را از این واقعیت‌ها نگرفته‌اند. اخیراً اینجا و آنجا با شدت یافتن بحران اقتصادی و سیاسی در کشور، افرادی که اغلب آنان مورد اعتماد مردم نیستند و معلوم نیست سرشان به کجا بند است و دست کدام دولت بیگانه و سازمان جاسوسی در پشت آنان قرار دارد، به کوشش‌های چند ساله‌شان در جهت ایجاد تشکیلات شدت بخشیده‌اند. جمهوریخواهان مترقی، سکولار و مستقل این اقدامات را نباید دست کم بگیرند. اگر چه چلبی سازی حتا در عراق برای آمریکا مؤثر نیافتاد و حافظه‌ی تاریخی و تجربه‌ی ایرانیان با آن همه سابقه‌ی تاریخی در مبارزات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه و انقلاب‌ها با عراق بسیار متفاوت است، ولی چنین جریان‌اتی می‌توانند دستکم برای جمهوریخواهان مترقی مشکل‌ساز شوند.

اغلب گفته می‌شود چون مبارزه برای براندازی نظام منحوس و فاجعه

آفرین اسلامی باید در ایران صورت بگیرد، حکمی که در درستی آن تردیدی نیست، پس سازماندهی این مبارزه از نظر تشکیلاتی یعنی اقدام در جهت ایجاد تشکیلات مناسب از نظر تدوین برنامه، استراتژی، تاکتیک، نقشه‌ی عملی راه، خواستها و شعارها، پیوند دادن مبارزات در سراسر کشور و در بخش‌های گوناگون، از جنبش دانشجویی گرفته تا جنبش کارگری، در مبارزه‌ای مشترک با هدف واحد سرنگون کردن نظام یعنی رهبری سیاسی این مبارزه نیز باید حتماً در داخل کشور انجام گیرد.

البته کسی تردید ندارد که در صورت وجود امکان عملی و واقعی انجام چنین کاری در ایران این اقدامات باید در داخل کشور انجام گیرند. ولی اگر چنین امکانی در داخل کشور وجود نداشته باشد چه باید کرد؟ آیا باید دست روی دست گذاشت و در انتظار وقوع معجزه‌ای نشست تا کار از کار بگذرد و باز افسوس خورد که یک‌کاش در زمانی که امکانش وجود داشت دست به اقدامات لازم می‌زدیم! کاری که بارها برای نیروهای مترقی رخ داده است.

همه می‌دانند که رژیم اسلامی از تشکیلات مثل جن از بسم‌الله می‌ترسد. زیرا به اهمیت کارکرد آن واقف است. سران رژیم حتا به اپوزیسیون رسمی نظام یعنی اصلاح طلبان که از هر فرصتی استفاده می‌کنند تا به انواع و اقسام گوناگون سرسپردگی خود را به نظام اعلام دارند و خواهان اجرای بدون تنازل قانون اساسی رژیم اسلامی یعنی حاکمیت ولایت مطلقه‌ی فقیه هستند اجازه داشتن تشکیلات نمی‌دهد. حال چه رسد به تشکیلاتی که هدف خود را براندازی نظام قرار می‌دهد. سران رژیم می‌کوشند از هر گونه تجمعی جلوگیری کنند. و بدون تجمع و بحث و گفتگو و فعالیت‌های عملی نه می‌توان تشکیلاتی را سازمان داد و نه می‌توان در سطح کشور فعالیت آن را گسترش و در نتیجه اجرای جنبش را به هم پیوند داد و استمرار مبارزه را تا سرنگونی نظامی که بوی تعفن لاشه‌اش به آسمان رسیده است، تامین کرد.

حال پرسیدنی است در چنین اوضاع و احوالی کسانی که ایجاد تشکیلات لازم برای تامین نیازهای سیاسی و برنامه‌ای جنبش براندازی نظام را فقط و فقط و در شرایطی که هیچ امکانی برای آن در داخل کشور وجود ندارد کار عناصر سیاسی درون کشور می‌دانند و این را تبلیغ می‌کنند که در خارج از کشور نباید دست به چنین کاری زد و باید در انتظار ماند تا در داخل کشور معجزه‌ای روی دهد آیا برای پوشاندن ضعف و ناتوانی خود این را نمی‌گویند؟